

## پدیدارشناسی ادموند هوسرل

### دکتر محمدرضا ریخته‌گران

اگر کسی بر آن است تا فیلسوف شود، باید «یک بار در زندگی‌اش» به خود بازگردد و در درون خویش سعی نماید تا همه علوم پذیرفته شده زمانش را به کناری نهد و آنها را دوباره از نو بسازد.

ادموند هوسرل

**چکیده:** هوسرل اصطلاح پدیدارشناسی را هم برای «روش» خاص و هم برای اصول و مبادی فلسفی خود به کار می‌برد. او از دو واژه «منشاء» و «آغاز» در تبیین و توضیح این اصول و مبادی استفاده می‌کند. اندیشه هوسرل با خود – آگاهی مبتنی بر پدیدارشناسی آغاز می‌شود. و بر نقطه آغازین تفکر تأکید می‌ورزد و بر این باور است که اندیشمند می‌تواند بر سبق ذهن‌ها و تمایلات غالب آمده و تنها بر مطالب متیقن اتکا داشته باشد.

با بررسی و ژرف‌اندیشی در آثار هوسرل به جهت‌گیری او به جانب «مابعدالطبیعه حضور» می‌رسیم. او در کتاب «معانی»، وجود را همچون حضور مطرح می‌کند و همین حضور است که لحظه شناخت‌شناسی و مابعدالطبیعی را در اندیشه او تشکیل می‌دهد. وجوه مهم فلسفه او یعنی شهود ذوات، تعلیق مبتنی بر پدیدارشناسی، افاده معنی، بداهت و غیره جملگی با ابتنا بر این مفهوم (حضور) معنی پیدا می‌کنند. مقاله حاضر به بحث درباره وجهه روش شناختی پدیدارشناسی هوسرل اختصاص دارد.

کلید واژه‌ها: پدیدارشناسی، روش، ظهور، تعلیق، تأویل (تحویل).

توضیح و بیان اصول اساسی پدیدارشناسی و نیز نتایج و لواحق آن آسان نیست، زیرا خود هوسرل تحقیقات فلسفی خود را به تدریج بیان کرده و هیچ‌گاه بیان اجمالی و فشرده‌ای از آن به دست نداده است.

نکته‌ی اساسی و مهم این است که هوسرل از اصطلاح پدیدارشناسی، هم «روش» خاص خود را مراد کرده است و هم اصول و مبادی فلسفی خود را.<sup>۱</sup>

اگرچه هر روشی همواره مبتنی بر اصول و مبادی مفروضی است، اما در این مورد ارتباط «روش» با اصول و مبادی آن چنان نزدیک است که متمایز ساختن یک وجهه‌ی کاملاً روش‌شناختی را دشوار می‌سازد.

### «منشأ» و «آغاز» در پدیدارشناسی

پدیدارشناسی، به معنای دقیق کلمه، نخستین بار در کتاب «تحقیقات منطقی»<sup>۲</sup> مطرح می‌شود. معمولاً کم اتفاق می‌افتد که آغاز یک جریان فلسفی را با این دقت بتوان نشان داد. این امر در فهم بهتر پدیدارشناسی حائز اهمیت است، زیرا در اینجا کلمات «منشأ»<sup>۳</sup> و «آغاز»<sup>۴</sup> در تبیین و توضیح اصول و مبادی این مکتب نقش عمده دارند. البته مشخص کردن دقیق منشأ و آغاز پدیدارشناسی بدین معنا نیست که هوسرل از متفکران قبلی خود درسی نیاموخته یا تحت تأثیر آنها نبوده است، بلکه او به فرانتس برنتانو و پل ناترپ<sup>۵</sup> بسیار مدیون است. همچنین از لحاظ تاریخی، او در آثار کسانی مثل دکارت، هیوم، کانت و دیگران چیزی می‌دید که آن را طلیعه‌ی پدیدارشناسی می‌دانست. در واقع، دکارت، هیوم، کانت و دیگران در تأملات فلسفی خود سخنانی گفته بودند که هوسرل را به پدیدارشناسی رهنمون شد. گرچه خود آنها، آن‌طور که باید، با نتایج و لواحق گفتار خویش آشنا نبودند. البته مطالعه‌ی تاریخ فلسفه و توجه به مشابتهای نظام‌های مختلف فلسفی و نیز

جهت‌گیری آنها یک امر، و توجه به اصول و مبادی یک فکر و نیز لوازم و لواحق آن امر دیگری است.

هوسرل تفکر خود را با خود - آگاهی<sup>6</sup> مبتنی بر پدیدارشناسی شروع می‌کند. خود او به این نقطه‌ی آغاز توجه دارد و در این باره می‌گوید:

آیا در طلب کردن فلسفه‌ای که متوجه رهایی مطلق از سبق ذهن و تمایلات است و استقلال خود را بر بدیهیاتی که خود پدید آورده است مؤسس می‌داند، نباید خود این طلب، در تفکر فلسفی اصیل سهمی داشته باشد؟<sup>7</sup>

این‌گونه، توجه و تأکید پدیدارشناسی بر نقطه‌ی آغازین تفکر است و از این رو متفکر می‌تواند بر سبق ذهن‌ها و تمایلات غالب آمده و تنها بر مطالب متیقن اتکا داشته باشد. این مطالب تفکر دکارت را به یاد می‌آورد و به تعبیری، خود تفکر دکارت است که این بار بدین نحو بیان می‌شود. هوسرل در کتاب «تأملات دکارتی» چنین می‌گوید:

اول آنکه اگر کسی به طور جدی قصد دارد فیلسوف شود، باید «یک بار در زندگی‌اش» به خود برگردد و در درون خود سعی کند تا تمامی علمی را که تا آن زمان پذیرفته بود به کنار نهد و از نو دوباره آنها را بسازد. فلسفه - حکمت - از برای متعاطیان، امری کاملاً شخصی است.<sup>8</sup>

اما وقتی نظر خود را به آغاز پدیدارشناسی معطوف می‌داریم، در می‌یابیم که رشته‌ی تفکر هوسرل از تاریخ فلسفه به کلی منقطع نبوده است. در واقع، این آغاز که مورد تأکید هوسرل واقع

می‌شود، التزام به قدیمی‌ترین و نافذترین تمایل در تاریخ فلسفه‌ی غرب است؛ تمایلی که در اینجا از آن به «مابعدالطبیعه‌ی حضور»<sup>9</sup> تعبیر می‌شود.

ژاک دریدا<sup>10</sup> در کتاب مهم خود، «گفتار و پدیدارها»<sup>11</sup>، این جهت‌گیری<sup>12</sup> را در تفکر هوسرل

کشف می‌کند و می‌گوید:

به هر حال به نظر می‌رسد که تقدیر تاریخی پدیدارشناسی متضمن این دو مطلب باشد: پدیدارشناسی ارجاع و تحویل<sup>13</sup> ساده‌ی (طبیعی) هستی‌شناسی است، یعنی بازگشت به تقویم<sup>14</sup> و تأسیس جدی حس<sup>15</sup> و ارزش<sup>16</sup>، و بازگشت به فعالیت حیات که از طریق علائم خود به طور کلی حقیقت و ارزش را به وجود می‌آورد. اما در عین حال، بی‌آنکه به سادگی با این اقدام هم‌عنان شود، عامل دیگری ضرورتاً مابعدالطبیعه‌ی رسمی<sup>17</sup> حضور را تأیید (مطرح) خواهد کرد و پیوستگی و ارتباط پدیدارشناسی را با هستی‌شناسی قدیم نشان خواهد داد. در اینجا ما توجه خود را به این پیوستگی معطوف داشته‌ایم.<sup>18</sup>

البته هوسرل خود علت این جهت‌گیری به جانب «مابعدالطبیعه‌ی حضور» را هیچ‌گاه بیان نکرده است، منتها در ضمن تعالیم او در کتاب «معانی» می‌بینیم که وجود<sup>19</sup> به نحو حضور مطرح شده و همین حضور است که لحظه<sup>20</sup>ی شناخت‌شناسی و مابعدالطبیعی در تفکر او را تشکیل می‌دهد و نظریه‌ی اساسی مؤسس بر شهود هوسرل بر این پایه باید فهم شود. به علاوه، مطالب مهم تفکر هوسرل، یعنی شهود ذوات<sup>21</sup>، تعلیق مبتنی بر پدیدارشناسی<sup>22</sup>، افاده‌ی معنی<sup>23</sup>، بداهت و غیره

جملگی با ابتنا بر این مفهوم قدیمی<sup>24</sup> است که معنی پیدا می‌کنند. این معنا، به تعبیر دیگر، در واقع تقدم مابعدالطبیعی و شناخت‌شناسی حضور است.

هوسرل خود با توصیفات و تحلیلات پدیدارشناسانه‌ی بسیار مشهوری، مفهوم تقدم مابعدالطبیعی حضور را مورد مذاقه قرار می‌دهد. از جمله‌ی این توصیفات و شاید از مهمترین آنها مسائل مربوط به زبان، زمان و موضوعیت نفسانی متقابل<sup>25</sup> است. در این رساله به این مسائل به طور مستقیم و مستقل نمی‌پردازیم و توجه خود را صرفاً به بحث‌المعرفه در نظر هوسرل و ارتباط آن با «مابعدالطبیعی حضور» و نیز ارتباط آن با معانی‌ای چون «شهود و ذوات» و «تعلیق مبتنی بر پدیدارشناسی» و «وجهی روش شناختی در تفکر هوسرل» و «بدهت» و از همه مهم‌تر معنی «حیث‌التفاتی»<sup>26</sup> معطوف خواهیم داشت. اما این امر نباید نظر اهمیت و توجه ما را از مسائل دیگر در تفکر او – زبان، زمان، حقیقت، موضوعیت نفسانی متقابل و ... – باز دارد. با اندک تأملی در تاریخ فلسفه در سال‌های بعد از جنگ جهانی اول، به خوبی دریافته می‌شود که این مسائل همواره از مسائل عمده‌ی تفکرات فلسفی بوده است. اما قبل از ورود به این مباحث، لازم است در ابتدا وجهی روش‌شناختی تفکر هوسرل را بیان کنیم<sup>27</sup> و سپس به تعالیم فلسفی و مبادی تفکر او و نیز لواحق و نتایج آن بپردازیم.

### وجهی روش‌شناختی پدیدارشناسی

در اینجا ابتدا باید روشن کنیم که مقصود ما از «وجهی روش‌شناختی» در تفکر هوسرل چیست. «روش‌شناسی» را معادلی برای کلمه‌ی «متدلوژی»<sup>28</sup> قرار داده‌ایم:

این لفظ خود از الفاظ یونانی  $\mu\epsilon\tau\alpha$  (در امتداد) و  $\delta\delta\acute{o}\varsigma$  (طریق و راه)

اخذ شده است. از طرق دیگر در ترکیب «متدلوژی» لفظ «لوگوس» به کار رفته است. از این رو، روش‌شناسی (متدلوژی) از لحاظ لغوی نحوی «لوگوس»<sup>29</sup> (λόγος) است. بنابراین، معنای آن در واقع «کلامی است در مورد رفتن در امتداد راه (صحیح)».<sup>30</sup> از این رو روش<sup>31</sup> نحوی رهسپاری در حوزه‌ای بخصوص است که در واقع تنظیم و تنسيق افعال و هماهنگ ساختن عینیت‌ها<sup>32</sup> است. روش‌شناسی نظریه‌ی مربوط به روش‌هاست.<sup>33</sup>

بسته به اینکه یک روش در چه قلمروی (حوزه‌ای) مورد استفاده قرار می‌گیرد، انحای مختلف روش‌شناسی وجود دارد. ممکن است در مسائل خاصی روش «تعلیم و آموختن» لازم باشد و در مسائل دیگری روش زهد و ارتیاض به کار رود. به هر تقدیر، انحای مختلف روش‌شناسی را به دو دسته منقسم می‌گیرند: اول: روش‌شناسی‌هایی که در آنها افعال جسمانی<sup>34</sup> مورد بحث قرار می‌گیرد. دوم، روش‌شناسی‌هایی که در آنها افعال عقلانی<sup>35</sup> منظور نظر واقع می‌شود.

در بحث از روش پدیدارشناسی ادموند هوسرل ما صرفاً با مورد دوم سروکار پیدا می‌کنیم و از میان انواع روش‌شناسی‌هایی که به افعال عقلانی می‌پردازند توجه خود را تنها به «روش‌های تفکر» معطوف می‌داریم. مسأله این است که برای ورود به تفکر درست باید به چه جهتی متوجه باشیم؟ روش‌شناسی در این صورت، «علم تفکر صحیح» است<sup>36</sup> که با نحوه‌ی تحصیل دانش ارتباط پیدا می‌کند و به بیان دیگر راه کسب دانش و فهم مطلب را نشان می‌دهد.

در اینجا باید متذکر این نکته‌ی مهم بشویم که وقتی اصطلاح «روش‌شناسی» به کار می‌رود بیشتر از آن «روش نیل به علوم جدید»<sup>37</sup> مراد می‌شود. روش‌شناسی در این معنا با عزل نظر از

ذوات و ماهیات و حتی نفی آنها ملازمه دارد و در آن تنها به ظواهر امور اقتضار می‌شود. در این «روش‌شناسی» نحوه رهسپاری برای نایل آمدن به قوانین معیت یا مقارنت یا توالی و تعاقب یا تقدم و تأخر این ظواهر که همان فنومن‌ها در معنای هیومی است بیان می‌شود. این روش‌شناسی اگر در تفکری غالب آید، ناگزیر با نفی ذوات و ماهیات و از این طریق با نفی فلسفه و تفکر فلسفی ملازمه دارد. این وجهی نظر فلسفه را در خدمت علم می‌آورد و به همه چیز صورت علوم جدید می‌دهد. هوسرل در برابر این وجهی نظری که آن را «مذهب اصالت علم» نامیده‌اند می‌ایستد و روش «پدیدارشناسی» او نه تنها با این معنای روش‌شناسی که متفرع از مذهب اصالت علم است ملازمه و مناسبتی ندارد، بلکه او در صدد آن است که با احیای ذوات و ماهیات، این نحوه‌ی تفکر مبتنی بر مذهب اصالت علم را به کناری نهد و در فلسفه‌ی قدیم رسوخ نماید. به علاوه، تفکر هوسرل را نباید در حد تنها یک روش تقلیل داد و آن را به مصرف یک روش - هر نوع روشی که باشد - تحویل نمود. در واقع، روش پدیدارشناسی اگرچه سهم مهمی در تفکر او دارد، اما صرفاً مدخلی است برای ورود به حوزه‌ی تفکرات و آراء اصلی او که تقریباً تمام مباحث و مسائل فلسفی از قبیل بحث‌المعرفه، هستی‌شناسی، اخلاق، هنر، زیبایی و ... را دربر می‌گیرد.

این مطلب را می‌توان به طریقی دیگر نیز باز گفت. در نظر هوسرل آنچه که اصل و مبنای تفکر است پدیدارشناسی است و نه روش خاصی از روش‌های معمول و متداول. بنابراین، در این رساله به جای «روش پدیدارشناسی»، «روش مبتنی بر پدیدارشناسی» را به کار خواهیم برد.

### روش مبتنی بر پدیدارشناسی<sup>38</sup>

هوسرل در «روش مبتنی بر پدیدارشناسی»<sup>39</sup> خود در صدد است تا اساس و پایه‌ی استواری برای همه‌ی دانش‌ها و علی‌الخصوص فلسفه فراهم آورد؛ اساس و پایه‌ای که از همه‌ی مفروض‌های

پیشین خالی باشد. برای او منبع اصلی تمام اظهارات عقلی در مآل، دیدن (نگرش) یا به تعبیر او «آن آگاهی نخستین است که به نحو بی‌واسطه داده‌ها را به حضور می‌آورد.»<sup>40</sup> بنابراین، باید «به خود چیزها» روی آورد. این نخستین و بنیادی‌ترین قاعده‌ی روش مبتنی بر پدیدارشناسی است. مقصود از «چیز» همان است که به آگاهی داده می‌شود، یا به تعبیری در برابر آگاهی «پدیدار» می‌شود. واژه‌ی یونانی (Φαίνεται) (ظهور) منشأ اشتقاق لفظ فنومن به معنی پدیدار بوده است. در پدیدارشناسی به این مسأله توجهی نمی‌شود که آیا در پس آنچه در برابر آگاهی پدیدار می‌شود «چیز ناشناختنی‌ای» وجود دارد یا نه، بلکه صرفاً تنها از آنچه به آگاهی «داده شده» آغاز می‌کند. در این فرآیند، پدیدارشناس توجه خود را صرفاً به متعلق آگاهی<sup>41</sup> معطوف می‌کند و از غیر آن چشم می‌پوشد. بنابراین، در روش مبتنی بر پدیدارشناسی «توجه به متعلق» اصل اساسی است و اگرچه فعل فاعل شناسایی نیز به نوبه‌ی خود می‌تواند متعلق تحقیق قرار گیرد، اما آنچه به طور مستقیم توجه پدیدارشناسی را به خود معطوف می‌دارد فعل فاعل شناسا یا مفاهیم ذهنی نیست، بلکه صرفاً آن «چیزی» است که دانسته شده، مورد شک قرار گرفته، دوست داشته شده، یا مورد نفرت واقع شده است.

در مورد تخیل نیز باید بین فعل تخیل که از افعال نفس است با آنچه که مورد تخیل قرار گرفته است فرق گذاشت. وقتی که ما تخیل می‌کنیم، همواره «چیزی» مورد تخیل واقع می‌شود و به بیان دیگر تخیل نیز مانند دیگر افعال نفس همواره تخیل چیزی یا کسی است و متعلق دارد. از این رو در کلیه‌ی موارد باید افعال ذهنی را از متعلقات<sup>42</sup> آن تفکیک کرد. هوسرل از آن جهت که مبنای علم و شناسایی را «آنچه به نحو واقعی به آگاهی داده شده» می‌داند، خود را از اصحاب فلسفه‌ی تحصیلی می‌نامد، اما اصحاب فلسفه‌ی تحصیلی به طور کلی دیدن را با ادراک بصری تجربی یکی



می‌گیرند و به این مسأله توجهی ندارد که هر شیء محسوس متفرد، ذات (ماهیت)<sup>43</sup>، یا به تعبیر هوسرل «معنای محض»<sup>44</sup> دارد.

براین اساس، علوم بر دو دسته منقسم‌اند: علوم مربوط به امور واقع<sup>45</sup> که مبتنی بر تجربه‌ی حسی‌اند، و علوم ماهوی<sup>46</sup> که مبتنی بر شهود ذوات<sup>47</sup> یا دیدار معنا<sup>48</sup> (آیدوس) هستند. کلیه‌ی علوم مربوط به امور واقع، از آن جهت که از منطق و به طور کلی از ریاضیات و نیز از علوم ماهوی استفاده می‌کنند و نیز از آن جهت که هر امر واقع، ذاتی (ماهیتی) دارد، مؤسس بر علوم ماهوی‌اند. بنابراین:

در نظر هوسرل مدار اشتباهاتی که اغلب فلسفه‌های معاصر، از «فلسفه‌ی حیاتی» فردریش نیچه و هانری برگسون و گئورگ زیمل و لودویک کلاگس و «مذهب اصالت وجود تاریخی» ویلهلم دیلتای و اسوالد اشپنگلر و بندتو کروچه و «مذهب اصالت مصلحت» ویلیام جیمز و جان دیوئی تا «مذهب نوتحصّلی» و «مذهب اصالت وجود فیزیکی» برتراند راسل و «حوزه‌ی وین» - موریتس شلیک، رودلف کارنپ، فیلیپ فرانک، هانس رایشنباخ - و غیره، بدان درافتاده‌اند، بر همین توهّم و به انگیزه‌ی همان وضع طبیعی و بساطت فطری است که اصحاب این فلسفه‌ها جز به «واقعیت» به معنی «وجود واقع در زمان و مکان»، نتوانسته‌اند التفات پیدا کنند. آنها این معنی را در نیافته‌اند که موجودیت «واقعیات جایگاهی»، جز فرع بر تعبیرات و اعتبارات مختلف از قبیل «حقایق» و «ذوات» و «ماهیات» و «اعیان» ثابت و لایتغیر، غیرجایگاهی و بالتّیجه «غیرواقع» نتواند بود.<sup>49</sup>

از این رو، پدیدارشناسی با علوم ماهوی مانند ریاضیات و منطق ارتباط دارد و موضوع بحث آن ساختارهای ماهوی (ذاتی)<sup>50</sup> است و نه امور واقع ممکن به امکان خاص.<sup>51</sup> بنابراین، پدیدارشناسی کاملاً توصیفی است و مقصود اصلی پدیدار شناس توصیف ذوات است بدان گونه که به آگاهی داده می شود. مسأله‌ی توصیف<sup>52</sup> با مباحث مربوط به زبان<sup>53</sup> و بیان<sup>54</sup> ارتباط پیدا می کند. این وجهی توصیفی پدیدارشناسی را از خود لفظ «فنومنولوژی» نیز می توان استفاده کرد. کلمه‌ی «لوژی» در فنومنولوژی مأخوذ از لفظ یونانی *λογία* است. کلمه‌ی «لوگوس» (*λόγος*) و نیز کلمه‌ی *language* (زبان) و نیز کلمه‌ی *logic* (منطق) نیز از همین واژه مشتق شده اند:

کلمه‌ی «لوگوس» به معنای «فکر» و «زبان» و در عین حال به معنای

«مفهوم» و «قانون» است.<sup>55</sup>

اولین بار ارسطو انسان را «حیوان ناطق» نامید، یعنی حیوانی که «لوگوس»<sup>56</sup> دارد و بدین وسیله او را از حیوانات دیگر ممتاز ساخت. در تاریخ فلسفه معنای لوگوس همواره مورد بحث و مذاقه بوده است. در بسیاری از فلسفه‌ها معنای حقیقی لوگوس که با «زبان» و «تفکر» و «کلام» مناسب است، ذیل «منطق» (*logic*) پوشیده شده است. یعنی زبان و تفکر و کلام صورت منطقی صرف به خود گرفته و به بیان دیگر، منطق صورت تفکر شده است. هوسرل در پدیدارشناسی در صدد کشف مجدد معنای لوگوس است. از این طریق است که پدیدارشناسی با مباحث «زبان» و «تأویل»<sup>57</sup> ارتباط پیدا می کند.<sup>58</sup>

در پدیدارشناسی از طریق شهود عقلانی، ذوات مرحله به مرحله روشن تر و آشکارتر می شوند. بنابراین، پدیدارشناسی از مفروض‌های پیشین بی نیاز است و بدین ترتیب، خود را «فلسفه‌ی اولی»

و علمی کاملاً متیقن می‌داند. اگرچه به کار بستن دقیق روش مبتنی بر پدیدارشناسی آسان نیست، اما هوسرل و شاگردانش نشان داده‌اند که در تفکر فلسفی استفاده از این روش بسیار ثمربخش است.

در هر حال، اساس روش مبتنی بر پدیدارشناسی، فرآیند تأویل<sup>59</sup> است. در تفکر هوسرل دو مرحله‌ی تحویل وجود دارد: یکی تحویل مثالی<sup>60</sup> است و دیگری تحویل مبتنی بر پدیدارشناسی.<sup>61</sup> هوسرل ابتدا در کتاب «تحقیقات منطقی» معترض بحث درباره‌ی تحویل مثالی و سپس در کتاب «معانی» رفته رفته به جانب تحویل مبتنی بر پدیدارشناسی منعطف شده و از آن پس همواره بدان وفادار مانده است. در این بخش که توجه ما بیشتر به «وجه‌ی روش شناختی» تفکر هوسرل معطوف است، به بیان تحویل مبتنی بر پدیدارشناسی به معنای اعم آن می‌پردازیم. در این تحویل ابتدا تعلیق حکم<sup>62</sup> های چندگانه مطرح می‌شود. تعلیق (اپوخه) در این مرحله، به معنای اعراض از عادات فکری متداول و روی بر تافتن از فطرت اول است. پس از آن تحویل مثالی است. در این مرحله، وجود فردی متعلقات شهود تجربی در بین الهالین<sup>63</sup> قرار گرفته و به بیان دیگر، از آن عزل نظر می‌شود و توجه صرفاً به نفس ماهیت<sup>64</sup> معطوف می‌گردد.

تحویل مبتنی بر پدیدارشناسی به معنای اخص را که هوسرل در سال 1907 در یک رشته سخنرانی با عنوان «معنای پدیدارشناسی»<sup>65</sup> مطرح می‌سازد، به بخش دیگری موکول می‌کنیم. این تحویل دومی را هوسرل «تحویل استعلایی - پدیدارشناختی»<sup>66</sup> نامیده است و از آن آراء اصلی و اصول و مبادی فلسفی خود و نیز مسأله‌ی بسیار اساسی «حيث التفاتی» را مطرح می‌سازد. هوسرل با این دو مرحله از تحویل، چگونگی «شهود ذوات» را تبیین می‌کند. از این رو، مراحل تحویل در نظر او، مراحل مختلف یک روش ویژه‌ی شناخت است مبتنی بر مشاهده‌ی عقلانی متعلق خود، یعنی مبتنی بر شهود. این شهود، به «آنچه بدان داده شده» راجع است. از همین رو، قاعده‌ی اصلی

پدیدارشناسی «روی آوردن به خود اشیا»<sup>67</sup> است. در اینجا مقصود از اشیا معطیات آگاهی است، اما «روی آوردن به خود اشیا» مستلزم آن است که کلیه احکام مربوط به موضوعیت نفسانی، همچنین کلیه احکام مربوط به معارف نظری قبلی و نیز مبتنی بر تعلیماتی که در خصوص شیء مورد مطالعه وجود دارد، «طرد و حذف»<sup>68</sup> یا به بیان دیگر «رد و تحویل»<sup>69</sup> شود و ما نظر خود را صرفاً معطوف به متعلق سازیم.

هوسرل این «طرد و حذف» یا «رد و تحویل» را «اپوخه» نیز نامیده که به معنای تعلیق هر گونه حکم و تصدیقی است که مقتضی اعتقاد ما به چگونگی تحقق وجودی اشیا، اعم از خارجی و جسمانی، نفسانی و الهی، اجتماعی و تاریخی، و منطقی و طبیعی و ریاضی باشد. در این بازداشت و تعلیق احکام (اپوخه)، چنان که بیان شد، اولاً کلیه احکامی که مربوط به موضوعیت نفسانی است باید موقوف و معلق گذارده شود و نظر توجه صرفاً به متعلق معطوف باشد؛ ثانیاً کلیه معارف نظری<sup>70</sup> از قبیل فرضیه‌ها<sup>71</sup> و برهان<sup>72</sup> هایی که مأخوذ از منابع دیگر است باید کنار گذاشته شود، به نحوی که «تنها آنچه به آگاهی داده شده است» لحاظ گردد؛ ثالثاً تمامی تعلیمات منقول در طریقه‌های مختلف فکری، یعنی آنچه دیگران درباره‌ی شیء (متعلق) مورد مطالعه گفته‌اند، توقیف و تعلیق شود.

این تعلیق (اپوخه‌ی) سه جانبه را می‌توان «تعلیق تاریخی» نامید که به معنای تعلیق و بازداشت کلیه احکامی است که در خصوص یک شیء (متعلق) در سنت‌های مختلف فکری در طول تاریخ منقول افتاده است.

شیء (متعلق) مفروض، خود باید مورد تحویل دو جانبه‌ی دیگری قرار گیرد: اولاً وجود آن شیء (متعلق) نباید اعتبار شود و توجه باید منحصراً معطوف به این امر گردد که آن شیء «چه

چیز» است و به بیان دیگر، تنها «ماهیت» آن شیء منظور نظر قرار گیرد؛ ثانیاً آنچه که ذاتی این «ماهیت» نیست باید کنار گذاشته شود و تنها «ذات» آن شیء مورد تحلیل قرار گیرد.

بدین ترتیب، «با بنیان گرفتن تعلیق (اپوخه) مبتنی بر پدیدارشناسی، دیدگاه طبیعی فرو می‌ریزد»<sup>73</sup> و انسان از «وضع طبیعی وهمی و تقلیدی به وضع عقلی و تحقیقی که همان وضع پدیدارشناسی»<sup>74</sup> است ورود پیدا می‌کند. از این رو، نیل به وضع پدیدارشناسی که مقام «شهود ذوات» یا «پدیدار»هاست با «تعلیق حکم» (اپوخه‌ی) همه جانبه و با «تحویل» و با «طرد و حذف و عزل نظر» از وجود خارجی میسر می‌شود. این «تعلیق حکم» و «تحویل» و «طرد و حذف و عزل نظر» از وجود خارجی را که از طریق آن ذوات پدیدار می‌شوند «وجهه‌ی روش‌شناختی» تفکر هوسرل نامیده‌ایم. بنابراین، «پدیدارشناسی» با آیدوس<sup>75</sup>، و نه با امور واقع، ارتباط پیدا می‌کند.

تا اینجا توجه ما بیشتر به «ذوات» که متعلقات شهودی آگاهی هستند معطوف بود. به بیان دیگر، تا اینجا بیشتر به جنبه‌ی عینی مسأله پرداخته‌ایم. اما یک تحقیق و توصیف دقیق مبتنی بر پدیدارشناسی مستدعی آن است که علاوه بر جنبه‌ی عینی، جنبه‌ی ذهنی مسأله نیز طرح شود. به بیان دیگر، تحقیق و توصیف دقیق مبتنی بر پدیدارشناسی مقتضی توجه جدی به آگاهی<sup>76</sup> و افعال آن است. هوسرل خود می‌گوید:

به طور کلی آگاهی مقوله‌ی اصلی و اولی<sup>77</sup> «وجود» است (صنّع اصلی

و اولی وجود است)، که ریشه و منشأ تمامی اصقاع و نواحی<sup>78</sup> دیگر در

آن قرار گرفته است.<sup>79</sup>

در این خصوص، باید به کیفیت حدوث نسبت میان فاعل شناسایی و متعلق شناسایی که هوسرل آن را «حیث التفاتی آگاهی» نامیده است پردازیم.

در فلسفه‌ی هوسرل مسأله‌ی «حیث التفاتی» با نظریه‌ی معنی<sup>80</sup> و نیز با مسائل «زبان»، «بیان» و «تأویل» و نیز با مسائل «زمان»<sup>81</sup> و «تجربه‌ی مشترک»<sup>82</sup> ارتباط پیدا می‌کند و از این رو از مهم‌ترین مسائل پدیدارشناسی است.

## پی‌نوشت‌ها

1. در این رساله به این تفکیک توجه تمام مبذول داشته‌ایم. در باب وجهه روش‌شناختی پدیدارشناسی تحقیق خود را با ابتدا بر کتاب «تحقیقات منطقی»، و نیز کتاب «روش‌های تفکر معاصر» نوشته‌ی ای.ام. بوخنسکی به انجام رسانده‌ایم. در باب وجهه مابعدالطبیعی پدیدارشناسی – که متضمن اصول و مبادی فلسفی و نتایج و لواحق تفکرات هوسرل است – تحقیق خود را بر کتاب‌های «معانی» و نیز کتاب بسیار مهم «پدیدارشناسی و مابعدالطبیعی حضور» اثر ولفگانگ والتر فوکس که از صاحب‌نظران فعلی پدیدارشناسی هوسرل است مبتنی داشته‌ایم. فوکس هم‌اکنون استاد فلسفه در دانشگاه ایالتی تاوسون در بالتیمور مری‌لند است. بیشتر آراء این رساله در توضیح پدیدارشناسی هوسرل، مقتبس و متخذ از این چهار کتاب است. اما در همه موارد، این اقتباس با دقت و امعان نظر در مطاوی و معضلات افکار هوسرل قرین بوده و مطالب مطابق با اصول و مبادی مختار نگارنده بیان شده است.

۲. Logisch Untersuchungen (۱۹۰۱)

۳. origin

۴. beginning

۵. Paul Natorp (۱۸۵۴- ۱۹۲۴)

۶. Self – consciousness

۷. Cartesian Meditations, Edmond Husserl, trans. d. Curns, p.۶.

۸. Cartesian Meditations, p.۲.

۹. metaphysics of presence

۱۰. Jacques Derrida

۱۱. Speech and Phenomena

۱۲. orientation

۱۳. reduction

۱۴. constitution

۱۵. sense

۱۶. value

۱۷. classical

18. گفتارها و پدیدارها، ژاک دریدا، صص 25-26.

۱۹. being

۲۰. moment

۲۱. wesesschau

۲۲. phenomenological epoche

۲۳. Sinngebung

۲۴. classical

۲۵. intersubjectivity

۲۶. intentionality

27. مطالب این بخش بیشتر اقتباسی است از کتاب «روش‌های تفکر معاصر» نوشته‌ی ای.ام. بوخنسکی، فصل اول، بخش دوم.

۲۸. methodology

29. لفظ logic در زبان‌های اروپایی به معنای «منطق» و مأخوذ از لوگوس است. لوگوس که در واقع «عقل کل» است در تاریخ مابعدالطبیعی غربی مورد غفلت واقع شده و منطق (لوژیک) جای آن را گرفته است. هوسرل درصدد آن است تا با کشف و پدیدار ساختن ماهیات، یعنی با «پدیدارشناسی» لوگوس را متذکر شود.

۳۰. a speaking of the (right) going – along – the – way

۳۱. method

۳۲. objectives

۳۳. The Methods of Contemporary Thought, p. ۹.

۳۴. physical activity

۳۵. intellectual activity

36. این مطلب، روش معروف دکارت و عنوان کتاب معروف او، «گفتار در روش درست به کار بردن عقل» را به یاد می‌آورد.

۳۷. scientific

38. در این بخش، از کتاب «فلسفه‌ی معاصر اروپایی» (Contemporary European Philosophy) نوشته‌ی ای.ام. بوخنسکی بهره

گرفته‌ایم و در قسمت‌هایی از آن از کتاب دیگر او، «روش‌های تفکر معاصر»، سود جست‌ه‌ایم.

۳۹. phenomenological method

۴۰. Contemporary European Philosophy, I.M. Bochenski, ۱۹۶۵, p. ۱۳۵.

۴۱. object of consciousness

۴۲. objects

۴۳. wesen / essence

۴۴. a pure eidos

۴۵. factual sciences

۴۶. essentialist or eidetic sciences

۴۷. intuition of essences

۴۸. Wesensschau

49. «نگاهی به نمودشناسی معاصر»، احمد فردید، مجله‌ی سخن، دوره‌ی سوم، شماره‌ی 5، ص 363.

۵۰. essential structures

۵۱. contingent facts

۵۲. description

۵۳. language

۵۴. expression

۵۵. Philosophical Hermeneutics, Hans-Georg Gadamer, trans. by David E. Linge, ۱۹۷۷, p. ۶۲.

56. واژه‌ی «لغت» در زبان عربی نیز با کلمه‌ی «لوگوس» هم‌ریشه است.

۵۷. hermeneutic

58. در مورد کلمه‌ی «لوگوس»، مارتین هیدگر در بخش هفتم از مقدمه‌ی کتاب «وجود و زمان» با توجه به ریشه و اشتقاق لغوی این کلمه

بحث مستوفایی دارد. در نظر او از آن جهت که نقش لوگوس صرفاً این است که «بگذارند چیزی دیده شود» یا «موجودات (entities) به

ادراک درآیند»، این کلمه می‌تواند به معنای عقل (vernunft ,reason) نیز باشد. ر.ک. به: Being and Time, p. ۵۵.

۵۹. process of reduction

۶۰. eidetic reduction

۶۱. phenomenological reduction

62. اپوخه (εποχή)

۶۳. bracketing

۶۴. whatness

۶۵. Die Idee der Phänomenologie

۶۶. transcendental phenomenological reduction

۶۷. back to the things themselves

۶۸. exclusion

۶۹. reduction

۷۰. theoretical knowledges

۷۱. hypotheses

۷۲. proofs

۷۳. Phenomenology and the Metaphysics of Presence. W.W.Fuchs, p. ۳۱.

74. نگاهی به نمودشناسی معاصر، ص 365.

75. eidos در پدیدارشناسی هوسرل معنای خاصی دارد که نباید با «آیدوس» در نظر افلاطون یکی گرفته شود. آیدوس در نظر افلاطون

مرجع عینی مفاهیم کلی است که مستقل از تعقل انسان در صُقع مثالی متقرّر است و با سیر دیالکتیکی منکشف می‌شود. اما در نظر هوسرل

---

آیدوس در فرایند «مثال‌سازی» (ideation) و از طریق «شهود مثالی» (eidetic intuition) حاصل می‌شود. بنابراین، رجوع آیدوس در نظر هوسرل به آگاهی انسان است. در نظر او مستقل از آگاهی انسان، آیدوس وجود ندارد.

۷۶. consciousness

۷۷. original category

۷۸. regions

۷۹. Ideas: General Introduction Pure Phenomenology, Edmond Husserl, trans. By Gibson, p. ۲۱۲.

۸۰. doctrine of meaning

۸۱. Time

۸۲. intersubjectivity